

نشان حیدری

سرگذشت حیدرعلی بهادر و فرزند او تیپوسلطان، حاکمان مستقل میسور

منبیره ربیعی*

چکیده

نشان حیدری اثر میرزا حسین علی کرمانی، کتابی است در شرح سوانح زندگی و تاریخ مبارزات حیدرعلی بهادرخان (حک ۱۱۳۴ - ۱۱۹۶ ه. ق) و فرزند او تیپو سلطان (۱۱۳۶ - ۱۲۱۳ ه. ق) از حاکمان مستقل میسور. این کتاب از چند لحاظ دارای ارزش و اهمیت است: ۱. یگانه کتابی است که به تفصیل به شرح زندگی حاکمان مذکور میسور پرداخته است. ۲. نویسنده، شاهد و ناظر وقایع بین سالهای ۱۱۶۷ - ۱۲۱۳ ه. ق بوده، و افزون بر آن، اخبار مربوط به خاندان آنان را از منابع موثق دریافت کرده و نوشته است. ۳. استعمارطلبی اروپاییان را از نگاه مسلمانان، که شاهد ماجرا بوده، بیان کرده است. ۴. نویسنده در مسیر لشکرکشی‌ها و نبردهای سلاطین میسور، اطلاعات جغرافیایی ارزشمند و ویژه‌ای را همراه با جزئیات ارائه کرده است.

در نشان حیدری وقایع حوادث براساس اتّفاقات هر سال سامان یافته است. نویسنده در شرح وقایع، به عدّت‌یابی آنها پرداخته و به دور از تحلیل‌های تاریخی،

E-mail: rabieie52r@yahoo.com

*. عضو هیئت علمی بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.

به درازگویی روی آورده است. نیمی از کتاب، شرح حال حیدربهادر تا زمان مرگ او، و نیم دیگر سرگذشت فرزند او تیپو سلطان است. نسخه‌های خطی از این کتاب در کتابخانه کراچی، و نسخه‌های دیگر در کتابخانه بمبئی و قدیمی‌ترین آن در کتابخانه گنج‌بخش محفوظ است. نشان حیدری در بمبئی به چاپ سنگی رسیده، و به سال ۱۸۶۴ م مختصری از آن توسط مایلز به انگلیسی ترجمه شده است.

کلیدواژه: نشان حیدری، میرزا حسین علی کرمانی، حیدرعلی بهادرخان، تیپو سلطان، استعمار انگلیس.

نشان حیدری کتابی به زبان فارسی است که در حال حاضر مشغول به تصحیح آن هستیم، در آن به شرح سوانح زندگی و مبارزات حیدر علی بهادرخان (۱۱۳۴ - ۱۱۹۶ ه. ق) و فرزندش تیپو سلطان (۱۱۳۶ - ۱۲۱۳ ه. ق) حاکمان مستقل میسور پرداخته است. زمان حکومت آنها مصادف با گسترش مستعمرات توسط دولت‌های استعماری و رقابت بین دو دولت بریتانیا و فرانسه در هند بر سر تصرف سرزمین‌های این کشور است.

نویسنده کتاب نشان حیدری، میرزا حسین علی کرمانی، ولد سید عبدالقادر کرمانی است که از سرنوشت او اطلاع اندکی در دست است. تمام آگاهی ما آن چیزی است که نویسنده در مقدمه کتاب نشان حیدری درباره خود نوشته است.

این درس‌خوان دبستان، هیچ نشناسی موسوم به میر حسین علی، ولد سید عبدالقادر کرمانی است و چندی در ظل دولت این همایون منزلتان به علاقه نوکری بسر برده. چنانچه تا انقضای پنج سال از یکصد و نود و شش هجری تا آخر یک‌هزار و دو صد یک هجری به عمده خدمت حضور سلطان جنت آشیان سرافراز شده بود.^۱

نشان حیدری به دلایل گوناگون دارای اهمیت و ارزش خاص است. نخست آنکه یگانه کتابی است که به تفصیل به شرح زندگی این دو سلطان میسور پرداخته است. دوم آنکه نویسنده شاهد و ناظر وقایع بین سالهای ۱۱۶۷ - ۱۲۱۳ ه. ق بوده است و علاوه بر آن اخبار مربوط به خاندان آنان را از منابع موثق دریافت کرده، چنانکه خود نیز به این موضوع اشاره دارد:

اما مفصل ذکر سلطنت خدابخش، آن والافطرتان ذی شوکت احدی به یک

کاغذ نوشته و تشریح کماهی احوال آن بخت‌آوران که فروع صدق داشته باشد، کسی بر یک وجه بیان نساخته. لهذا این درس‌خوان دبستان... به عمده خدمت حضور سلطان جنت‌آشیان سرفراز شده بود، به سعی دو سه سال، مفضل حقیقت از اجداد و ابای دولتمندان موصوف تجسس و تلاش بسیار دریافته قلم بند سازی و نسخه علیحده به تفصیل سال و ماه ترقیم کرد، مسمی به نشان حیدری، بر جریده روزگار، یادگار گذاشت.^۲

ارزش دیگر کتاب در آن است که گزارش استعمارطلبی اروپاییان را از نگاه مسلمانی، که شاهد ماجرا بود، بیان می‌کند. به علاوه در نشان حیدری تکاپوی جدی دولتمردان آن سامان، در رویارویی با قوای اروپایی آشکار است و کاستی‌ها، اشتباهات دولتمردان هندی و روش‌های سیاسی و جنگی آنها نیز از قلم نیفتاده است. چهارمین نکته‌ای که در کتاب حایز اهمیت است، این که نویسنده در مسیر لشکرکشی‌ها و نبردهای سلاطین میسور، اطلاعات جغرافیایی ارزشمند و ویژه‌ای را آورده است که همراه با جزییات است و این خود بر ارزش کتاب می‌افزاید.

همچنین رسم الخط دو نسخه که اولی از آن کراچی و قدیمی‌تر از نسخه بمبئی می‌باشد، با یکدیگر تفاوت آشکار دارد و این تفاوت چیزی جز تغییر تدریجی شیوه نگارش فارسی در شبه قاره هند نیست که در این دو نسخه به وضوح دیده می‌شود.

تنظیم فصول کتاب سالشمار می‌باشد، یعنی وقایع و حوادث براساس اتفاقات هر سال منظم شده است. در جای جای کتاب از آیات قرآنی و اشعار فارسی استفاده شده است ولی نثر کتاب ساده و بدون فصاحت و بلاغت است که حکایت از اندازه دانش ادبی نویسنده دارد و گاهی نیز اشتباهاتی را همراه دارد. نویسنده در شرح وقایع به عدلت‌یابی و ریشه‌یابی وقایع اشاره‌ای ندارد و به دور از تحلیل به درازگویی روی آورده است و در آراستن متن به تملقات منشیانه که مرسوم بوده، نیز دست زده است. در توصیف از مخدومان خود به اغراق‌گویی روی آورده و دشمن را بسیار زبون جلوه‌گر کرده است. تا آنجا که هنگام شرح شکست و یا مرگ حیدرعلی بهادرخان و کشته شدن تیپوسلطان به سختی می‌توان حقیقت ماجرا را فهمید و در فصول مختلف در پی آن نیست که خواننده سررشته موضوع را از کف وانهد. با این حال یگانه منبعی است که هر اهل پژوهشی برای آگاهی از ماجراهای آن دوره در هند ناچار است به آن رجوع کند. زیرا تنها کتابی می‌باشد که وقایع را با جزییات آورده است. نیمی از کتاب شرح احوال حیدر بهادر تا زمان مرگ، و نیم دیگر سرگذشت فرزند او تیپو سلطان است.

از این کتاب هیچ نسخه‌ای در ایران موجود نیست. سه نسخه این کتاب منحصر است به کتابخانه گنج‌بخش که به نظر قدیمی‌تر است و یک نسخه دستنویس در کراچی و نسخه چاپ سنگی در کتابخانه بمبئی موجود می‌باشند. از این کتاب، ترجمه مختصر در اندازه چند فصل به انگلیسی وجود دارد که در ۱۸۶۴ و ۱۹۷۴ م به چاپ رسیده و توسط مایلز ترجمه شده است.

حیدرعلی بهادرخان از خاندانی مهاجر به هند و از قبیله قریش بود که جدّ اعلای او شیخ ولی محمد مشایخ نام داشت و از جانب مادر به پیغمبر - صلی الله علیه و سلم - می‌رسید. این خاندان در قرن دهم هجری قمری از مکه به گلبرگه شریف^۳ مهاجرت کردند و شیخ ولی محمد از مشایخ آن شهر شد. پسر او علی صاحب نیز راه پدر را پیش گرفت و از مشایخ صوفیه و مورد احترام اهالی گردید. خاندان شیخ ولی محمد، شافعی مذهب بودند.^۴

پسران علی صاحب برخلاف پدر به سپاهی‌گری روی آوردند و در زمان عادل شاهیان در بیجاپور قدرت گرفتند.^۵ یکی از پسران علی صاحب، فتح محمد پدر حیدرعلی بهادرخان بود که به دنبال شغل سپاهی‌گری به شهر کرناتک^۶ در منطقه ارکات^۷ رفت و به خدمت نواب سعادت الله (گیسو دراز) صاحب صوبه^۸ شهر درآمد و از سوی او مقام جمعدار^۹ را یافت.^{۱۰}

فتح محمد سپس در جنگی که در ۱۱۳۴ ه. ق با پالیکار انجام داد، او را شکست داد و از درگاه قلی خان، حاکم ارکات مقام صوبه‌دار^{۱۱} و نایک را دریافت کرد.^{۱۲} سرانجام فتح محمد در ۱۱۳۷ ه. ق در اثنای جنگی که برای نواب سیرا^{۱۳} انجام داد، کشته شد.^{۱۴} او را در کولار در دو بیست مایلی شمال سریرینگ پتن دفن کردند و همه ساله در شهر کولار و در شهر سریرینگ پتن مراسم یادبودی در بزرگداشت او و خاندانش برگزار می‌شود که با رژه سربازان و کودکان همراه است.^{۱۵}

حیدرعلی بهادر فرزند فتح محمد در دبالپور (بالاپور)^{۱۶} به دنیا آمد. خردسال بود که پدر او کشته شد. او را همراه مادرش و شهبازخان برادر بزرگترش در پرگنه دبالپور در ازای دیون پدرش به درگاه قلی خان به عنوان گروگان زندانی کردند. سرانجام حیدر صاحب عموزاده حیدرعلی بهادر که در سریرینگ پتن موقعیت نظامی خوبی داشت، با پرداخت مال مقّرر آنان را آزاد کرد.^{۱۷}

حیدرعلی در نوزده سالگی داوطلبانه به خدمت راج - نندراج (حاکم) سریرینگ

پتن درآمد. در ۱۱۶۳ ه. ق نندراج او را به جنگ حاکم پائین گهات در جنوب میسور روانه کرد. در این جنگ حیدرعلی از خود شجاعت بسیار نشان داد و به پاداش آن سرکرده تعدادی تفنگچی، پانصد سوار و هزار پیاده شد.^{۱۸} در همان سال بار دیگر برای جنگ به (دیون هلی)^{۱۹} اعزام شد و پس از پیروزی به حکومت آن ناحیه منصوب گردید.^{۲۰} در این سال، نواب نظام الملک ناصر جنگ صوبه ارکات را تصرف کرد. حیدرعلی به مقابله او رفت و با تلاش بسیار او را پس راند و پس از آن منصب نظامت را به دست آورد و ترقی کرد.^{۲۱}

از این پس سراسر زندگی حیدرعلی در جنگ گذشت. از جمله پس از آنکه در سال ۱۱۶۴ ه. ق بر علیه نندراج در میسور شورش شد، حیدرعلی با شورشیان جنگید و آنها را دستگیر کرد. در ۱۱۶۹ ه. ق نندراج و حیدرعلی متفقاً به نیروی متحد سراج الدوله، چوندا صاحب و فرانسوی‌ها در ترچناپلی حمله کردند و آنها را شکست دادند. به پاداش این پیروزی، حیدری علی فوجدار دیندگل، شهر و منطقه‌ای در جنوب کرناتک شد.^{۲۲}

حمایت حیدرعلی از نندراج سبب شد تا او بتواند بر حکومت خود در میسور ادامه دهد و از این رو به حیدرعلی عنوان خان داد و حیدرعلی خان نواب سیرا شد. امپراتور مغول نیز او را صلابت جنگ خطاب کرد.^{۲۳}

در ۱۱۶۹ ه. ق از قدرت نندراج کاسته شد و کریشناراجا به قصد تصرف سریرینگ پتن، حرکت کرد. اما حیدرعلی خان به خوبی از عهده حفظ شهر برآمد. پس از مرگ کریشناراجا بیوه او نیز به مخالفت با حیدرعلی خان ادامه داد و از او خواست تا به منگلور نزد خانواده‌اش باز گردد.^{۲۴}

با آنکه حیدرعلی خان توانسته بود موقعیت خوبی به دست آورد، اما چون از نظر مالی امکاناتش محدود بود، در سالهای ۱۱۶۹ - ۱۱۷۵ ه. ق از اختلافات میان راجاها استفاده کرد و بر قلمرو خود افزود و امکانات مالی‌اش را افزایش داد. نیز با میرسید شریف علی خان ناظم از آصفجاهیان دکن متحد شد و در ۱۱۷۱ ه. ق کرناتک پائین گهات (کویمتور) را تصرف کرد.^{۲۵} آنگاه به نام خود سگه زد و میرسید شریف علی با تأیید حیدرعلی بهادرخان سرا را تصرف کرد. در ۱۱۷۲ ه. ق دبسالپور به تصرف حیدرعلی خان درآمد.^{۲۶}

پس از آن در ۱۱۷۳ ه. ق حیدرعلی خان بدنور^{۲۷} را تصرف کرد. بدنور شهری مهم و

مقر حکمرانان ایکری^{۲۸} بود و راه‌های اصلی منگلور به مالابار^{۲۹} از آن می‌گذشت. این شهر مرکز دکن محسوب می‌شد. تصرف بدنور بر قدرت حیدرعلی خان افزود. وی آن شهر را حیدرنگر نامید و به پایتختی خود برگزید. پس از فتح بدنور خانواده‌اش را از منگلور به حیدرنگر برد. او طی جنگ‌هایی که در طول این سالها با هندوها انجام داد، غنایم بسیاری کسب کرد و قدرتش افزوده و تبدیل به قدرت اصلی میسور شد و لقب نواب بهادر بر خود نهاد.^{۳۰} حیدرعلی بهادر در ۱۱۷۵ ه. ق در حیدرنگر اعلام استقلال کرد و سکه ضرب کرد.^{۳۱}

اعلام استقلال حیدرعلی بهادر همزمان با رقابت استعماری فرانسه و بریتانیا بر سر هند شد. فرانسوی‌ها برای حفظ موقعیت خود به حیدرعلی بهادر توجه نشان دادند و حیدرعلی بهادر که همواره از سوی بریتانیا در معرض خطر بود و به حمله از سوی قوای انگلیسی به قلمروش مطمئن بود، سعی داشت تا انگلیسی‌ها را با برنامه‌ای حساب شده عقب براند.^{۳۲}

به این جهت در ۱۱۸۵ ه. ق با پرداخت پول به مهاراتاها آنان را بی‌طرف کرد. آنگاه با نظام اتحاد خود را تقویت کرد و پس از آن به جنگ با انگلیسی‌ها اقدام کرد. زیرا انگلیسی‌ها توانسته بودند بر کرناتک پائین گهات مسلط شوند.^{۳۳} حیدرعلی خان چون در جنگ نتیجه‌ای به دست نیاورد، چهار لک روپیه را همراه با نامه‌ای مبنی بر درخواست صلح نزد فرمانده قوای انگلیس به مدرس روانه کرد. فرمانده انگلیس درخواست صلح را نپذیرفت، حیدرعلی بهادر به حملات خود ادامه داد و توانست پس از مدت کوتاهی سپاهیان انگلیس را شکست دهد و قوای حیدرعلی بهادر به نزدیک مدرس رسید. فرمانده انگلیس ناچار به صلح تن داد و قرار شد نواحی مستصرفی برگردانده شود و حیدرعلی بهادر و انگلیسی‌ها متحد شوند در صورت بروز جنگ از یکدیگر حمایت کنند.^{۳۴}

در ۱۱۸۷ ه. ق نیروهای هند و از جمله ناظم مرچ، مهاراتاها و سران مرهته برای تسخیر متصرفات حیدرعلی بهادر از پونه حرکت کردند. حیدرعلی بهادر براساس قرارداد صلح از قوای انگلیسی کمک خواست، اما قوای بریتانیا از هر گونه کمکی خودداری کرد و حیدرعلی بهادر از مهاراتاها و متحدانشان شکست خورد.^{۳۵}

زیر پا نهادن قرارداد به وسیله فرمانده بریتانیایی، حیدرعلی بهادر را به سوی اتحاد با فرانسوی‌ها کشاند. او برای اتحاد با فرانسوی‌ها نامه‌ای به پل کامب^{۳۶} فرمانده قوای

فرانسوی در هند نوشت. همزمان قوای انگلیس با تجهیزات در بند ماه ۳۷ در ساحل غربی دکن پیاده شدند و فرانسوی‌ها نیز به ساحل غربی دکن وارد شدند. در این زمان حیدرعلی بهادر خان حملات خود را به کرناتک ادامه داد و کلنل بیلی^{۳۸} فرمانده انگلیس را اسیر کرد.

جنگ به ضرر انگلیسی‌ها و به نفع حیدرعلی بهادرخان ادامه داشت و حیدرعلی بهادر منتظر رسیدن کمک فرانسوی‌ها بود؛ اما در آن میان دچار بیماری سیاه زخم شد و در چیتور^{۳۹} درگذشت.^{۴۰}

حیدرعلی بهادر در زمره نخستین مسلمانان مبارزه ضد استعماری هند است. او سرداری رشید، شجاع و باهوش بود. با آنکه از خواندن و نوشتن بهره‌ای نداشت، اما فرماندهی قدرتمند و سیاستمداری توانا بود. زیرکی او را با چنگیز و تیمور و نادر شاه مقایسه کرده‌اند.^{۴۱} در جنگ‌ها حیدرعلی بهادر از دو شیوه نظامی بریتانیایی و فرانسوی استفاده می‌کرد.^{۴۲} در عین حال در نبردها تا پای جان ایستادگی می‌کرد. در خطر، پُرانرژی و خونسرد بود.^{۴۳}

حیدرعلی بهادر در اعتقادش به اسلام ثابت قدم بود. اما بین اهل شیعه و سنت فرقی نمی‌نهاد. به امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - ارادت خاص داشت و بر مهرش این جمله حک بود «لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار»، در عین حال به عقاید هندوها احترام می‌گذاشت و در جشن‌ها و مراسم آیینی آنها شرکت می‌کرد.^{۴۴}

شیوه کشورداری او بر پایه عدالت بود. در تمام قلمروش به جز اخبارنویس، خفیه‌نویس و جاسوس نیز داشت، تا چگونگی رفتار مأموران را به او اطلاع دهند. اگر حواله‌داران و حاکمان، ظلم یا سستی می‌کردند، به حضور می‌طلبید و سزایشان را می‌داد.

لباس رسمی او سرخ رنگ بود. نیز دستار سرخی بر سر می‌نهاد، اما شبانگاه گلیمی سیاه می‌پوشید و برای آگاهی از احوال لشکریان، مسافران و غریبان می‌رفت.^{۴۵}

تیبو سلطان فرزند حیدرعلی بهادرخان بود. مادر او فخرالنساء بیگم، دختر معین‌الدین، از خاندان چشتی‌های هند بود.^{۴۶}

تیبو سلطان در ۱۱۶۳ هـ. ق در ناحیه دیون هلی در سریرینگ پتن مرکز حکومت میسور به دنیا آمد.^{۴۷} مادرش برای صاحب فرزند شدن از زاهدی به نام تیبو مستان نذرانه گرفت و پس از تولد فرزندش نام او را تیبو نهاد.^{۴۸}

واژه تیبو معنای روشنی ندارد، اما آن را واژه‌های کناره‌ای^{۴۹} به معنای ببر می‌دانند. از دوره کودکی تیبو سلطان اطلاع چندانی در دست نیست. او هنگام مرگ پدرش در ۱۱۹۷ هـ. ق مشغول تنبیه سرکشان میسور بود و پس از آگاهی از مرگ پدر خود را به پایتخت رساند و از سوی بزرگان سپاه مورد استقبال قرار گرفت و بر جای پدر نشست.^{۵۰}

در این سال ایازالدوله حاکم دولت آصفجاییان با او مخالفت کرد و با سرداری انگلیسی که در منطقه نگر بود و پیشوای ماراتاها و قوم نایمار متحد شد و قرار گذاشتند قلعه کوریتال را تسخیر کنند و قلعه نگر را به سپاه انگلیس واگذار کنند. سرداران انگلیسی اسوارتس^{۵۱} و لانگ به جنگ تیبو رفتند. از جانب دیگر، فرستادگان دولت فرانسه که برای رقابت‌های مستعمراتی با حیدرعلی بهادر و تیبو سلطان متحد شده بودند، به دربار تیبو رسیدند و در جنگ او را کمک کردند. در این جنگ ایازالدوله شکست خورد. سپاه انگلیس به بمبئی عقب نشست و تیبو سلطان منطقه کوریتال و نگر را تصرف و سپاه انگلیس را غارت کرد.^{۵۲} پس از جنگ در ۱۱۹۸ هـ. ق میان انگلیس و تیبو سلطان قرارداد صلح منعقد شد،^{۵۳} که از مفاد آن اطلاع دقیقی در دست نیست و احتمالاً فقط متارکه جنگ بوده است.

تیبو سلطان پس از صلح، مژگیرته از نواحی تصرف شده را ظفرآباد نامید و عده‌ای از قوم نایمار را مسلمان کرد و گردنکشان آن ناحیه را سرکوب کرد.^{۵۴} آنگاه به پایتخت خود سریرینگ پتن بازگشت. در ۱۱۹۸ هـ. ق به دلیل رفتار ظالمانه حاکم تیبو سلطان در سرزمین‌های تصرف شده در پالیکار^{۵۵} و پنگنور^{۵۶} شورش شد. برای سرکوبی این شورش در این نواحی، سپاه تیبو سلطان قلعه‌های آن نواحی را محاصره و سپس تصرف کرد.^{۵۷}

پس از پیروزی، میرزا حیدرعلی بیگ، سپهسالار تیبو سلطان، به سوی قلعه کزته رفت. عبدالحلیم خان، حاکم آنجا، از انگلیسی‌ها کمک خواست، ولی در جنگ شکست خورد و بنابر قرارداد صلحی که پس از آن منعقد شد، قرار شد دختر او پس از تصرف به دین اسلام به عقد تیبو سلطان درآید و سپهسالار تیبو سلطان، قلعه را تصرف کند. با تصرف قلعه، سپاهیان دست به کشتار مردم زدند تا آنجا که رعایا از وحشت گریختند و به تیبو سلطان شکایت کردند. او نیز سپهسالار را دستگیر کرد.^{۵۸}

در ۱۱۹۸ هـ. ق زین‌العابدین خان مهدوی، فوجدار و حاکم تیبو سلطان در بلاد

کوژتک پس از به دست گرفتن قدرت به تجاوز و تعدی پرداخت. رعایای آن ناحیه قلعه کورتک را محاصره کردند. تیپو سلطان سپاهی به آنجا فرستاد که شکست خورد. ناچار خود به آنجا حمله کرد و آن ناحیه را گرفت و اکثر زنان هندو را میان سپاهیان خود تقسیم کرد. مردم به کوه‌های اطراف گریختند. سرکشان تنبیه، هشت هزار تن اسیر و برخی از آنان کشته شدند و عده‌ای نیز اسلام پذیرفتند.^{۵۹}

در ۱۱۹۹ ه. ق در پی خودداری فرمانروایی مرهته (از نواحی حیدرآباد) از پرداخت مالیات به مؤدیان مالیاتی تیپو سلطان، شورش در این شهر بر پا شد و سپاه تیپو سلطان به سوی حیدرآباد حرکت کرد. امرای هندو متحداً در مقابل سپاه تیپو سلطان صف آرایی کردند و آن را شکست دادند. تیپو سلطان خود به سوی این منطقه حرکت نمود و قلعه‌های میان راه را تصرف و تاراج کرد. زنان این نواحی از وحشت خود را در آب افکندند و صاحب قلعه مرهته نیز خودکشی کرد. سپس تیپو سلطان به درگهات (پایین گهات) رفت.^{۶۰}

تیپو سلطان پس از استراحت کوتاهی در پایتخت خود، بار دیگر به مناطق هندونشین حمله کرد. نخست به مالابار رفت. در ۱۲۰۲ ه. ق به کالیکوت رسید و دستور داد معابد هندوها را ویران و به جای آنها مسجد بنا کنند و هندوها را وادار به پذیرش اسلام کرد. فرستادگان دولت فرانسه که در پی کسب موقعیت در ترینکومالی بودند، شروع به مذاکره با تیپو سلطان و زمینه‌چینی برای جنگی دیگر کردند. با این جنگ به احتمال زیاد مدرس به خطر می‌افتاد و اتحاد فرانسویان و تیپو سلطان موجب شکست احتمالی کمپانی هند شرقی انگلیس نیز می‌شد. از سوی دیگر راجه تراوانکور که تشخیص داده بود بدون اتحاد با کمپانی هند شرقی قادر به ادامه حکومت نیست، با این کمپانی متحد شد.^{۶۱} تیپو سلطان پس از سازماندهی سپاه خود در پایتخت، با شنیدن خبر شورش در کورگ^{۶۲} و مالابار به آن سو حرکت کرد. حاکم آن نواحی پس از رو در رو شدن با سپاه تیپو سلطان تسلیم شد و اسلام پذیرفت.^{۶۳}

تیپو سلطان در ۱۲۰۵ ه. ق به کالیکات حمله کرد. راجه آنجا از برابر او گریخت و از ژنرال میدس انگلیسی تقاضای کمک کرد. او توانست مدتی تیپو سلطان را متوقف کند. اما سرانجام سپاه تیپو سلطان پایین گهات را تصرف نمود و مردمی را که به نیروهای انگلیسی پناه برده بودند، غارت کرد. در این جنگ فرانسوی‌ها به تیپو سلطان یاری رساندند.^{۶۴} وی در این سال فرمان حمله به تراوانکور را نیز داد. وقتی لرد کورنوالیس،^{۶۵}

رئیس کمپانی هند شرقی، خبر این حمله را شنید، تصمیم به مقابله گرفت و اتحادیه‌ای به نام منگالور^{۶۶} بر ضد تیپو سلطان به وجود آورد که نظام علی پیشوای مهاراتاها و راجه تراوانکور به آن پیوستند. قرار شد لوازم جنگ را مهاراتاها و نظام علی تأمین کنند و غنایم آن میان همه آنان تقسیم شود.^{۶۷}

تیپو سلطان در ۱۲۰۶ ه. ق به تراوانکور حمله و پس از تصرف آن منطقه، عده زیادی را اسیر کرد.^{۶۸} در این زمان تمامی کسانی که از تیپو سلطان زخم خورده بودند، از جمله راجه‌های کالاستری،^{۶۹} کارتیناد و کوتیوت،^{۷۰} با انگلیس‌ها متحد شدند و در جنگی مشترک، علیه تیپو سلطان، او را شکست دادند. در قرارداد صلحی که پس از آن بسته شد، تیپو سلطان موظف شد مبالغ هنگفتی به ژنرال هریس، فرمانده جنگ بپردازد. و علاوه بر پیشکش‌های گرانبها، دو فرزند خود را نیز نزد او بفرستد.^{۷۱}

پس از قدرت گرفتن ناپلئون در ۱۲۱۳ ه. ق، او در پی گسترش مستعمرات فرانسه در هند بود. از این رو سفرایی برای اتحاد هند و فرانسه علیه انگلستان نزد تیپو سلطان فرستاد، ولی لرد مورنینگتون^{۷۲} مأمور کنترل ورود و خروج افراد به هند شرقی، مانع ورود افسران فرانسوی شد و در پی اتحاد مجدد با راجه‌های هندو برآمد.^{۷۳} پیشتر تیپو سلطان نیز شخصی را نزد زمانشاه درانی والی کابل فرستاد و در ۱۲۱۲ ه. ق نیز شاهزاده ایرانی را با هدایای بسیار نزد فتحعلی شاه قاجار فرستاد و تأکید کرد چنانچه او و پادشاه ایران و زمانشاه متحد شوند، می‌توانند دکن و هند را به نظم درآورند و از سلطه انگلیس برهاند.^{۷۴} هنگامی که فرستادگان فرانسه، پنهانی به دربار تیپو سلطان رسیدند، دو تن از درباریان به انگلیسی‌ها در کلکته خبر دادند. مورنینگتون به این بهانه در ۱۷۹۹ م سپاه عظیمی تدارک دید و به سوی سریرینگ پتن حرکت کرد. آنان پس از نبرد با سپاه تیپو سلطان وارد شهر شدند و او را در قلعه شهر محاصره کردند. وی تا آخرین نفس مقاومت کرد و سرانجام در اثر اصابت تیری درگذشت. انگلیسی‌ها پس از دستیابی به قصر او، آن را غارت کردند و کتابخانه بسیار ارزشمندش را به انگلستان بردند و به جای تیپو سلطان، فرزند پنج ساله یکی از راجه‌های میسور را حاکم و سپس برای فرزندان تیپو سلطان مقرری تعیین کردند.^{۷۵}

تیپو سلطان پادشاهی مسلمان و معتقد بود. اوقات فراغت خود را صرف عبادت می‌کرد و پس از نماز صبح معمولاً به خواندن قرآن می‌پرداخت. روزانه دوبار غذا می‌خورد. از زمان صلح با کورنوالیس، بر زمین می‌خوابید و آماده نبرد بود. بیشتر اوقات

به فارسی حرف می‌زد. به تاریخ پادشاهان ایران و عرب بخصوص اوضاع دینی، تجاری و سرگذشت آنان علاقه‌مند بود و کتابهای تاریخی مطالعه می‌کرد. گاهی برای تفتن به رقص نیز توجه داشت. لباس رنگین نمی‌پوشید. توجه او به مهمات دینی چنان بود که دستور داد زنان هندو برهنه بیرون نیایند^{۷۶} و رسم اهالی کورتک را که عروس یک خانواده با تمام برادران مزدوج می‌شد، برانداخت.^{۷۷}

تیپو سلطان چهار رساله برای پیاده و یک رساله برای سواره نظام نوشت. قوانین مسطور (قوانین نانوشته نظام) را به زبان فارسی و ترکی ترجمه کرد و فتح‌المجاهدین نامید.^{۷۸} در ۱۱۹۸ ه. ق چهار کارخانه توپ در نواحی مختلف ایجاد کرد. خوانین قدیمی را که پدرش در سپاه منصوب کرده بود برکنار و جمعی از افراد مورد اعتماد خود را به جای آنها منصوب کرد و مسئولیت کاروان باشیان، یعنی سوداگران را به عهده سرداران نهاد. وی نام ماه‌ها را به فارسی تغییر داد و آنها را بر اساس الفبا مرتب کرد. همچنین دستور داد سکه‌های جدیدی ضرب کنند و بر آنها نام‌های اسلامی نهاد؛^{۷۹} از جمله صدیقی (شانزده روپیه)، امامی (سکه نقره، معادل دو روپیه)، باقری (نیم روپیه)، جعفری و کاظمی (سکه‌های خرد). او در اوزان نیز تغییراتی به وجود آورد.^{۸۰} مقبره تیپو سلطان در میسور است و هر ساله در سالگرد شهادتش، مراسمی در آن برگزار می‌شود و به یاد او مؤسسه و مرکز تحقیقات و موزه‌ای نیز در آن محل دایر شده است.

پی نوشت‌ها:

۱. نشان چیدری، چاپ بمبئی، سال ۱۳۰۸ ه. ق. ص ۴.
۲. نشان چیدری، همانجا.
۳. گلبرگه شهری در دکن است.
۴. میرحسین علی کرمانی، همانجا، صص ۱ - ۶؛ بریتل پنک، تیپوسلطان، چاپ دهلی، صص ۷۹ - ۸۰.
۵. بریتل پنک، همانجا
۶. cernatic
۷. ارکات شهر و منطقه‌ای در دکن است.
۸. صاحب صویه: حاکم.
۹. جمعدار فرمانده دوپست پیاده و پنجاه سوار بود. (بریتل پنک، ص ۸۰)
۱۰. کرمانی، همان، صص ۷ - ۹، بریتل پنک، همانجا.

۱۱. صوبه‌دار = فرمانده نظامی که افرادش بیش از جمعدار است
۱۲. کرمانی، همان، ص ۱۰؛ بوریج، تاریخ هند، لندن ۱۸۷۱ م، صص ۲۱۷-۲۱۸.
۱۳. sira
۱۴. کرمانی، ص ۱۱.
۱۵. بریتل پنک، ص ۸۰
۱۶. Dodballā pur
۱۷. کرمانی، همان، صص ۹-۱۶؛ بوریج، ج ۲، صص ۲۱۷-۲۱۸.
۱۸. کرمانی، همان، ص ۱۷.
۱۹. Devanhilli
۲۰. کبیر کوثر، اسناد محرمانه نپو سلطان، لاهور ۱۹۸۰ م، ص ۳۳۶.
۲۱. کرمانی، همان، ص ۱۷؛ کبیر کوثر، ص ۳۳۶.
۲۲. کرمانی، همان، ص ۲۶؛ بریتل پنک، ص ۱۹؛ کبیر کوثر، ص ۳۳۶.
۲۳. بریتل پنک، ص ۱۹.
۲۴. کرمانی، همان، ص ۱۵۳؛ بریتل پنک، همانجا.
۲۵. کرمانی، همان، صص ۵۵-۵۷.
۲۶. همو؛ ص ۶۲.
۲۷. Bednur
۲۸. Ikkeri
۲۹. Malabar
۳۰. کرمانی، همان، صص ۶۱-۶۲، ۶۸-۷۵؛ بریتل پنک، ص ۲۱، کبیر کوثر، ص ۳۳۶، اسمیت، تاریخ اکسفورد هند، بریتانیا، ۱۹۵۸ م؛ صص ۵۳۹-۵۴۰.
۳۱. بریتل پنک، همانجا؛ دولافوز، تاریخ هند، ترجمه فخر داعی، تهران، ۱۳۱۶ ش، صص ۲۳۷-۲۳۸.
۳۲. کرمانی، همان، ص ۲۴؛ بوریج، ج ۱، ص ۶۳۳؛ بریتل پنک، ص ۲۱، اسمیت، همانجا.
۳۳. کرمانی، همان، صص ۱۲۶-۱۲۷؛ دولافوز، صص ۲۳۸-۲۴۱.
۳۴. کرمانی، همان، ص ۱۳۶؛ بوریج، ج ۲، صص ۲۷۸، ۲۸۰-۲۸۱، دولافوز، همانجا.
۳۵. کرمانی، همان، صص ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۷؛ بوریج، ج ۲، صص ۲۹۲-۵۰۰؛ کبیر کوثر، ص ۳۳۶.
۳۶. Bellcombe
۳۷. Mahe
۳۸. (Beyly) Belli
۳۹. Chitore
۴۰. کرمانی، همان، صص ۲۲۶-۲۲۸، ۲۳۴-۲۳۵، ۲۴۷؛ بوریج، ج ۲، صص ۴۴۰-۴۴۱، ۴۷۳-۴۷۴؛ دولافوز، همانجا.
۴۱. بریتل پنک، ص ۱۹

۴۲. همانجا.
۴۳. کبیر کوثر، صص ۳۳۶ - ۳۳۷.
۴۴. کرمانی، همان، صص ۲۵۳ - ۲۵۸؛ یوریچ، ج ۱، ص ۶۳۲.
۴۵. کرمانی، همان، ص ۲۵۲.
۴۶. کرمانی، همان، صص ۱۸ - ۲۰.
۴۷. همان، صص ۱۹ - ۲۰.
۴۸. کرمانی، همان، ص ۲۰.
۴۹. Kanarese
۵۰. کرمانی، صص ۲۵۸ - ۲۵۹.
۵۱. swarts
۵۲. کرمانی، همان، صص ۲۶۰ - ۲۷۰.
۵۳. بالفور، دائرةالمعارف هند و شرق و جنوب آسیا، ویرایش ۳، لندن، ۱۸۸۵ م، ص.
۵۴. کرمانی، همان، صص ۲۷۲ - ۲۷۴.
۵۵. Palikar
۵۶. Panganor
۵۷. کرمانی، همان، صص ۲۸۴ - ۲۸۶.
۵۸. کرمانی، صص ۲۸۶ - ۲۹۰
۵۹. کرمانی، صص ۲۹۱ - ۲۹۸.
۶۰. کرمانی، همان، صص ۳۰۱، ۲۹۹، ۳۰۶ - ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۱.
۶۱. یوریچ، ج ۲، صص ۵۸۲ - ۵۸۳.
۶۲. Coorg
۶۳. یوریچ، همانجا.
۶۴. کرمانی، همان، صص ۳۳۱ - ۳۳۶.
۶۵. Cornwallis
۶۶. Mangalore
۶۷. یوریچ، ج ۲، صص ۵۸۳ - ۵۸۶.
۶۸. یوریچ، ج ۲، ص ۵۸۸.
۶۹. Calastri
۷۰. Kotiote
۷۱. میرزا صالح شیرازی، مجموعه سفرنامه‌های میرزا صالح شیرازی، کتاب دوم، ص ۲۵۰؛ بالفور، همانجا، یوریچ، ج ۲، صص ۵۹۵، ۵۹۸، ۶۱۸ - ۶۲۰؛ کرمانی، صص ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۶.
۷۲. Mornington؛ شریف النساء انصاری و محمد مهدی توسلی، دانشنامه جهان اسلام، ج ۸، ص ۷۷۱.
۷۳. میرزا صالح شیرازی، کتاب دوم، ص ۲۵۴؛ یوریچ، ج ۲، صص ۶۷۹ - ۶۸۸؛ ساداتی، صص ۴۴۱ - ۴۴۲.

۷۴. کرمانی، صص ۳۷۶ - ۳۷۸؛ سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۱۱، ص ۱۰۶.
۷۵. کرمانی، صص ۳۸۱ - ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۴ - ۳۹۵، بورج، ج ۲، صص ۶۹۶ - ۶۹۸، ۷۰۲ - ۷۰۵.
۷۶. کرمانی، صص ۳۹۷ - ۳۹۸؛ شریف النساء انصاری و محمد مهدی توسلی، ج ۸، ص ۷۷۱.
۷۷. همان، ص ۲۹۴؛ شریف النساء انصاری و محمد مهدی توسلی، همانجا.
۷۸. همان، ص ۲۷۴.
۷۹. همان، ص ۲۸۳.
۸۰. کرمانی، همان، صص ۳۹۹ - ۴۰۰.

کتابنامه:

۱. دولافوز، تاریخ هند، ترجمه محمد تقی داعی گیلانی، تهران، ۱۳۱۶.
۲. احمد محمود ساداتی، تاریخ المسلمین فی شبه القارة الهند و پاکستانیه و حضارتهم، قاهره، ۳. مکتبه الشرق.
۴. محمد تقی سپهر، ناسخ التواریخ، تاریخ فاجاریه، چاپ جمشید کیان فر، تهران، ۱۳۷۷.
۵. میرزا صالح شیرازی، مجموعه سفرنامه‌های میرزا صالح شیرازی، چاپ غلامحسین میرزا صالح، تهران، ۱۳۶۴.
۶. حسین علی کرمانی، نشان حیدری یا تاریخ تیپو سلطان، بمبئی، ۱۳۰۷ ق.
۷. شریف النساء انصاری و محمد مهدی توسلی، دانشنامه جهان اسلام، تهران، ۱۳۸۳.
8. Edward Balpour, *The cyclopaedia of India and eastern and southern Asia*. 3rd ed. London, 1885.
9. William Henry Beveridge, *A Comprehensive History of India*. London 1871.
10. Mohibbul Hasan Khan, *History of Tipusultan Calcuta*, 1951.
11. Kate Brittle Bank, *Tipusultan's search for legitimacy*, Delhi, 1997.
12. Kabir Kausar, *Secret correspondence of Tipu sultan, Lahour - Pakistan*, 1980.
13. *Encyclopaedia of Islam*, Srded.
14. Mir Hosain Khan Kermany, *History of Tipu sultan*, Trans by C. MiLes, Lahour, 1974.
15. A. Smith, the *Oxford History of India Great Britania*, 1958.